شعر رقصان شمس

اثر

جلال‌الدین محمد مولوی (رومی)

گزینش

م - ع - سپانلو

انتشارات کندر

www.ketab.ir

سرشناسه	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: شعر رقصان شمس / جلال‌الدین محمد رومی (مولوی)؛ گزینش محمد علی سپانلو.
مشخصات نشر	: تهران: کندر، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۳۴۶ ص؛ ۱۱×۱۷ س‌م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۲۶۶-۸-۶
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: چاپ قبلی: کاروان، ۱۳۸۷.
موضوع	: شعر فارسی — قرن ۷ ق.
شناسه افزوده	: سپانلو، محمدعلی، ۱۳۱۹ - ، گردآورنده.
رده‌بندی کنگره	: ث۱۳۸۹ ۱ آ ۵۲۹۵/PIR
رده‌بندی دیویی	: ۸فا ۱/۳۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۹۱۶۱۸

www.ketab.ir

انتشارات کندر
شعر رقصان شمس
جلال‌الدین محمد رومی (مولوی)
(مجموعه‌ی میراث)

The Dancing poetry of Rúmi
Jalál'uddín Rúmi

گزینش: محمدعلی سپانلو
چاپ اول: ۱۳۹۰
صفحه‌آرایی: آتلیه کاروان
طراحی جلد: فرشته سعیدا
لیتوگرافی: کارا
چاپ: چاپ و نشر نظر
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

۴۲۵۰ تومان

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

ISBN : 978-600-91266-6-8

مرکز پخش: کندر ـ ۸۸۹۵۰۷۳۹

www.ketab.ir

شور رومی*

نزدیک به هشت قرن پیش مسافری از قونیه به شیراز رسید. زمان حکومت ایلخانان مغول و اتابکان بود؛ عصر ملوک‌الطوایفی در کشوری چند پاره شده، دوران حکومت‌هایی سست و کم‌اقتدار و پیمان‌نشناس و خصم یکدیگر در گوشه گوشهٔ امپراتوری قطعه‌قطعه شدهٔ ایران. می‌توان تصور کرد که مسافر قونیه چقدر شگفت‌زده شده باشد که مردم شیراز، مرکز اقلیم پارس، چیز زیادی از حکومت سلجوقیان روم نمی‌دانند. آن زمان سعدی شاعری سرشناس بود که در سراسر دیاری پهناور از شرق تا

* شور رومی یا «رومی رپ» عنوان کنسرتی در شهر لندن بود با اشعار مولوی.

www.ketab.ir

غـرب شـعرش و نـثرش را مـی‌شناختند؛ هـمان‌طور کـه خـود می‌نویسد ذکر جمیل او از هند تا سوریه گسترده بود. می‌دانیم که ایـن شـهرت و مـحبوبیت بـه گـونه‌ای روزافـزون اوج گـرفت، همچنان که پنجاه سال پس از مـرگ شـاعر، ابـن‌بطوطه گـزارش می‌دهد که خنیاگران چینی بر رودخانهٔ زرد، در قایق موسیقی که زورق بـزرگان را هـمراهـی مـی‌کرد، غـزل سـعدی را بـه آواز می‌خواندند. اما مسافر قونیه نیز با خود خبرها و تحفه‌ها داشت، او از شاعر و عارف و دانشمندی خبر آورده بود که در قـونیه و بسـیاری از شـهرهای آسـیای صـغیر تـا دمشـق شـعرهایش را می‌خواندند، از موعظه‌هایش نسخه بـرمی‌داشـتند و بـه مـنش و شـخصیت او هـمچون اسـطوره‌ای دسـترس‌ناپذیر حـرمت می‌نهادند. مسافر مبهوت بـود کـه در مـرکز شـعر پـارسی از آن شخصیت مـعروف و حـتی مـقدس، کـه نـامش جـلال‌الدیـن و مولدش بلخ بود و از سر احترام و ارادت هـمگان او را «مولانا» یا «مولوی» و «ملاّی روم» ــ و حتی «خداونـدگار» ــ مـی‌نامیدند، چندان خبری ندارند. چشم و چـراغ پـارسی‌زبانان، یـعنی شـیخ اجل، نیز مدعای مسافر را شنید و از او خواست کـه نـمونه‌ای از

تراوش‌های طبع این شاعر ناشناس را عرضه بدارد. مسافر شـاید

www.ketab.ir

از حفظ یا از روی کاغذنوشته‌ای، غزلی از مولانا را نقل کرد که می‌توان چنین پنداشت که از معروف‌ترین و پرخواننده‌ترین غزل‌های مولوی در عصر خود او بوده است؛ مسافر خواند:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست...
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

تا آنجا که:

یعقوب‌وار وااسفاها همی‌زنم
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
جانم ملول گشت ز فرعون و جور او
آن نور دست موسی عمرانم آرزوست

آیا شیفتگی و مفاخرهٔ بیش از حد مسافر بر مرشد قونیه باعث شد که شیخ اجل بر مولانا برانگیخت یا بارقه‌ای از رشک، رشکی که مقام بی‌منازع سعدی را در مظان تردید می‌نهاد، علتی شد که سعدی شعر آن همکار دوردست را به نحوی هجو کند؟ شاید

www.ketab.ir

طرداً للباب و سردستی علیه شاهکار مولانا غزلی نگاشت که این‌گونه آغاز می‌شود:

از جان برون نیامده جانانت آرزوست
زنّار نابریده و ایمانت آرزوست...

و سپس خرده گیری بی‌رحمانه‌ای از مضمون مرکزی غزل مولانا:

فرعون‌وار واأسفاها همی‌زنی
وآنگاه قرب موسی عمرانت آرزوست...

این ماجرا در سینهٔ تاریخ مانده است. طی قرن‌های بعد مقام بلند مولانا در ممالک وسیعی به دیدهٔ قبول نشست، اما نه به خاطر غزل‌هایش؛ او را متفکری عارف شناختند که مثنوی یا به قول خودش آن «قرآن مدلّ» بزرگ‌ترین معرّف او بود. گویی فروغ هنری کار مولانا قرن‌ها در سایه قرار گرفت. غزل‌های او که در «دیوان شمس» گرد آمد ممکن بود جزو آثار قلندران و درویشان در ذیل ادب رسمی قرار بگیرد یا از آن طرد شود.

www.ketab.ir

زمان گذشت، شیخ شیراز همچنان سروری کرد و تا دوران ما هرگاه از شعر مولوی سخن می‌رفت مثنوی معنوی به میان کشیده می‌شد، کتابی که حکایات و آموزه‌های دینی و اخلاقی آن هنر شعر را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. می‌دانیم که خود مولوی نیز به شعرش وقعی نمی‌گذاشت، خویشتن را شاعر حرفه‌ای نمی‌شناخت... بارها در آثارش آمده است که آن سرودها را محض دل دوستان می‌سراید. سرنوشتی مشابه در تاریخ ادبیات ما برای خیام نیز تکرار شده است؛ او در درجهٔ نخست منجم و ریاضی‌دانی برجسته بود. اینکه رباعیات قلیل او بهترین نمونهٔ رباعی در ادب فارسی به شمار می‌آید به دیدهٔ مورخان و تذکره‌نویسان در برابر انبوه دواوین قطور شاعران وزنی نداشت. شاید آن نویسندگان هیچ‌گاه باور نمی‌کردند که روزگاری مولوی و خیام را بر امثال عنصری و انوری و جامی ترجیح بدهند، همچنان که سال‌های سال با آثار بیدل و غالب دهلوی با نوعی «فانتزی» برخورد می‌کردند و صائب و نظیری و عرفی را شاید از آن‌ها جدّی‌تر می‌پنداشتند.

قبول خاطر و محبوبیت مردم‌گیر و البته همزمان سعدی و مولوی می‌تواند ما را در این لحظه به مقایسه‌ای برساند. می‌دانیم

www.ketab.ir

که پیش از سعدی در طول چهار قرن شاعران پارسی‌گو وظیفه‌خواران دربار و درواقع کارمند دستگاه به شمار می‌آمدند. تلخی سرنوشت فردوسی که مأموریت و رسالت خود را بالاتر از رضای‌خاطر دربار می‌دانست، در تواریخ آمده است. بیهقی اشاره می‌کند که بهرامی سرخسی، شاعر دربار امیر مسعود غزنوی، به خاطر انتقاد رقیقی که از امیرکرد مغضوب شد و به هندوستان نبید گردید. این روند چند سده‌ای مستقر بود. شاعران اطاعت می‌کردند (چراکه دانسته بودند داشتن عقیدهٔ مستقل و منفرد منجر به آوارگی و بی‌پناهی ناصرخسروروار می‌شود). نخستین کسی که این رابطهٔ آمر و مأمور و ممدوح و مادح را به نیروی شهرت مردمی خود گسست البته سعدی بود. از سویی دل‌نشینی و مقبولیّت کلام شیخ شیراز و از سوی دیگر ضعف و بی‌اقتداری حکومت‌های کوچک ایران (از جمله اتابکان فارس) این امکان را به شاعر می‌داد که حضور خود را اسباب افتخار ممدوح بداند. بدین‌طریق قرنی گذشت تا عبدالرحمان جامی به منصّهٔ ظهور برسد، که بر بال پیروزی گذشتگان و اقرانش حتی فراتر از مرزهای امپراتوری باستانی ایران، از هند تا اروپای شرقی، پرواز کند و طرف احترام

www.ketab.ir

فرمانروایان ریز و درشتی باشد که او را نیز «مولانا» و شخصیت ادبی ایران‌شمول می‌شناختند...

و اما آن مقایسه که شاید با تأکیدی که اندکی بعد بر موسیقی شعر مولانا خواهیم داشت بی‌جا نباشد، اینکه اگر شاعران دربار سامانی و به‌خصوص غزنوی و سلجوقی را در ردیف «هایدن» و «موتزارت» وظیفه‌خوار و کارمند حساب کنیم، سعدی نقش «بتهوون» را یافت که استقلال رأی و عقیدهٔ هنرمند را بر سفارش صاحب‌کار برتر دانست، و آن را بر روابط عصر خود تحمیل کرد، و جامی سرگذشتی چون «واگنر» یافت که میراث شجاعت گذشتگان به او رسید و سفارش‌دهندگان در برابر اقتدار و استقلال او بی‌چون و چرا بودند.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز البته به حکومت‌ها وقعی نمی‌نهاد، در آن حال که حکومت‌گران با نوعی تحسین بیم‌زده به او می‌نگریستند. اینکه مولوی جز چند اشارهٔ مختصر کاری به حکّام و فرمانروایان ندارد و آثار خود را به جای اینکه به نام شاهان و وزیران و سرداران درآمیزد، با ستایش از پیرها و مرادهای منتخب خود، به عنوان سرچشمهٔ الهامش، تزیین

www.ketab.ir

مـی‌کند شـاید یکـی از مـواردی است کـه بـاعث شـد از نگـاه تذکره‌نویسان شاعر رسمی تلقی نشود.

پنجاه سال پیش نویسندهٔ این سطور نوجوانی بود که به رسم روزگارش مولوی را تنها با کتاب مثنوی می‌شناخت و جز چـند غزل، که به یکی از آن‌ها در آغاز این مقال اشاره شد، چیزی از او نخوانده بود؛ ناگهان رسانه‌های آن‌روزی، مطبوعات و رادیو، به شیوه‌ای انفجاری به مـعرفی و تـحلیل غـزل‌های دیـوان شـمس پرداختند و همپای انتشار مـجلّدات ده‌گـانهٔ «دیـوان کـبیر»، بـه کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، نام و غـزلیات مـولانا در آسـمان پسند ادبی و ذوقی روزگـار روزبـه‌روز تشـعشع بـیشتری کـرد. اندکی بعد بر اثر مطرح شدن نظریه‌های نو پیرامون شعر و شاعری و معرفی مکتب‌های ادبی اروپا، به‌خصوص سوررئالیزم، آنـچه تا آن هنگام از دید نقد رسمی گونه‌ای سهل‌انگاری و مسامحه در دیوان شمس به‌شمار می‌آمد حُسن تلقی شد. برهم زدن جاهای قراردادی قافیه، و به‌خصوص آوردن اصوات معناباخته، اشـعار شمس را اندک اندک در معرض ارزیابی‌های «مدرن» قـرار داد. طی نیم قرن «دیوان شمس» بـارها بـه چـاپ رسـید، گـزینه‌های گوناگون از آن استخراج شد و صدها و شاید هـزاران بـرگ در

www.ketab.ir

شناخت زندگی و شعر جلال‌الدین بلخی ــ در غرب معروف به رومی ــ رقم زده شد و اینک گزینه‌ای که صاحب این قلم عرضه می‌دارد، آیا در این عرصهٔ انبوه، زیره به کرمان بردن نیست؟

من خواستم گزینه‌ای از نوع دیگر تدوین کنم که دست‌کم تفاوتی در شروع کار یا نقطهٔ عزیمت با منتخبات دیگران داشته باشد. اینکه در دهه‌های اخیر شعر «ملاّی روم» با موسیقی جدید و جوان سازگار و همخوان می‌شود داعی و انگیزهٔ کار من شد؛ پس به جای انتخاب آثار بر مبنای ارزش‌های تثبیت‌شدهٔ ادبی، آن دسته شعرها را انتخاب کردم که می‌توانست با نوعی موسیقی پرهرج‌ومرج همخوان باشد. از این پس ادامهٔ کار چندان دشوار نبود، چراکه می‌دانیم بیشتر غزلیات دیوان شمس در حین سماع و رقص یا همان «شور رومی» سروده شده و دوستاران مولوی آن‌ها را یادداشت کرده‌اند. البته اگر مجالس قلندران را دیده باشیم می‌دانیم که پس از ساعتی هیجان، پاکوفتن و دست‌افشاندن، چرخیدن و هروله کردن، خواندن و فریاد برآوردن، شیخ مجلس حاضران را دعوت به آرامش می‌کند و بنابه رسم، شعر یا سرودی آرام و تسکین‌بخش می‌خوانند، که فاصله یا زنگ استراحت میان دو عرصهٔ شورانگیز است که

www.ketab.ir

نمونه‌هایی از آن نیز در این دفتر آمده است؛ اما بیشتر آنچه انتخاب شده یکسر براساس ریتم و ضرباهنگ آن است و گاه به خاطر تکرار و ترجیع که فرصت مناسبی برای ترانه خواندن فراهم می‌آورد.

با نگاه به نسل جوانی که در سراسر دنیا می‌کوشند در سبک‌های جدید موسیقی و رقص انواع آنچه راکه فولک، تیوزن، پاپ، هیپ هاپ، «برک»، «رپ» و امثال آن خوانده می‌شود در ترانه‌های فارسی تجربه کنند، شماری از غزل‌های «دیوان شمس» (و گاه چند بیتی از یک غزل) که در این منتخبات گردآمده پیشنهاد خوبی است برای تجربه کردن؛ این شعرها رقصان است و رقصنده و رقصاننده. با نگاه به جهانی شدن مجدد شعر ترانه‌وار «دیوان شمس»، به‌خصوص اصرار داشته‌ام که برخی شعرها که در آن کلمات ترکی و عربی و حتی یونانی آمده، با وجود ضعف نسبی جمله‌بندی‌ها حتماً نقل شود. غزل‌هایی که در آن مضمون اصلی ملهم از مهمانی، عروسی، سماع و رقص است یعنی جنبهٔ وقوعی دارد، جزو انتخاب شده‌هاست. نمونه‌ای از این انتخاب را در ذیل می‌آورم که شاید مدلی باشد از آنچه غربی‌ها در موسیقی جدید و جوان آن را

www.ketab.ir

«هیپ هاپ» (Hip-Hop) می‌نامند، آن نوع ترانه خواندن که فقط نوعی کرشمه در گفتار است:

به جان تو ای طایی، که سوی ما بازآیی
تو هرچه فرمایی، همه شکر می‌خایی
برآ به بام ای خوش‌خو، به بام ما آور رو
دوسه قدم نه این‌سو، رضای این مستان جو
اگر ملولی بستان، قنینه‌یی از مستان
که راحت جان است آن، بدار دست از دستان
ایا بت جان‌افزا، نه وعده کردی ما را
که من بیایم فردا؟ زهی فریب و سودا
ایا بُتِ ناموسی
لب مرا گر بوسی
رها کنی سالوسی
جلا کنی طاووسی...

چنان‌که آشکار است یک ادیب مکتب قدما چنین جملاتی را نه تنها شعر و غزل نمی‌شناسد بلکه ممکن است (اگر نداند گوینده

www.ketab.ir

کیست) آن را در ردیف تزهات دیوانگان و بدمستان قرار دهد، یعنی تجربه‌های عالم شهود و بی‌خودی که اغلب جدّی گرفته نشده و در ادب قدیم فارسی کمیاب و مطرود است. اما چه باک! نیروی زندگی و جنب‌وجوشی که در این شعرهاست، همساز با تحرک نسل‌های امروزی، در این «هیپ ـ هاپ»ها به جستجو و حتی کشف احساسات بیان‌نشده و ناشناخته خواهد رفت. و این یکی دیگر از برکات مولاناست که ما آن را جدی می‌گیریم. مردی که می‌گفت «حیف در میان ما جایی ندارد» و باور داشت که مرگ پایان هر چیز نیست و شادمانه می‌سرود «نیستان رفتند و هستان می‌رسند» و بقای زندگی پویا را با «عُمر، همچون جویِ نو نو» یادآور می‌شد:

همه رفتند و بخوردند و تهی گشت وطن
وقت آن شد که درآییم خرامان به چمن
همه رفتند و بخوردند، بقای ما باد...

بقای زندگی باد!

م ـ ع. سپانلو

www.ketab.ir